

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وقال: شيخنا و سيدنا و من اليه و سندنا في العلوم ادام الله علوه و مجده في بعض كتبه العقليه انّ القضاء على ضربين مختلفين علمي و عيني.

صحبت در كيفيت تصوير مُثل است كه جنبه كلي و سعي نسبت به مُثل چگونه قابل تصور است؟ با توجه به آن مطلبي كه من خدمت رفقا قبلا عرض کرده و خيلي هم روي آن مانور دادم و به اشكال مختلف مسئله را بيان كردم، كه اول به آن جنبه مُحاكاي اعيان خارجي با صور مثالي اشاره كرديم و تفاوت بين عين خارجي و بين صورت مثالي را صرفا در اطلاع و عدم اطلاع عرض كرديم. و بين وجود خارجي حالي و وجود خارجي ماضي و وجود خارجي مستقبل تفاوت نگذاشتيم و عرض كرديم كه تفاوت بين آن حقيقت مثاليه و بين آن صورت خارجيه فقط در نفس انسان است كه انسان يا اشراف پيدا مي كند بر آن حقيقت مثاليه يا اشراف پيدا نمي كند. و اين دلالت بر اختلاف بين آن دو و عدم يكي از آن دو و وجود ديگري نمي تواند باشد. در وهله اول در خصوص اين مسئله صحبت شد.

مطلب ديگري كه از اين دقيقتر بود را بعد از اين بيان كرديم، - اگر رفقا متوجه اين مسئله باشند گاهي اوقات بنده براي رسيدن به يك مسئله چند مرحله را طي مي كنم، اگر طرح يك مسئله علمي بخواهد بشود شايد اين قضيه دور از اذهان باشد و براي تقريبات به آن يك مسافتي بايد طي بشود و بعد پله پله بالا برويم تا اين كه به آن نقطه مورد نظر برسيم - آخرين مسئله اي كه مطرح شد راجع به عينيت بين حقايق خارجيه و بين صورت مثاليه بود، و آن مرتبه آخري بود كه عرض شد كه نفس عين خارجي عبارت است از همان صورت مثالي كه آن صورت مثالي ظهور خارجي خود او است، نه اين كه اين حكايت از او بكنند، مانند حكايتي كه دخان از وجود نار مي كند، كه نار يك حقيقت متشخصه اي و متعينه اي است و حركت دخان حقيقت متشخصه و متعينه ديگر است گرچه اين دو با هم پيوسته و ملازم و قرين هستند.

يا مانند صدائي كه از وراء جدار به گوش مي رسد و حكايت از وجود مثلا انسان مي كند، در وراء جدار گرچه صدا داراي يك حقيقت متشخصه اي براي خود است، ولي وجود انسان هم حقيقت متشخصه ديگري است و اين دو لاينفك هستند، يعني صدا بدون وجود انسان معنا ندارد و لكن اين دو با همدیگر متفاوت هستند. نفس خود يك واقعييت خارجي است كه عبارت است از همان صورت

مثالی، که آن صورت مثالی به حقیقت خارجی ظهور پیدا کرده است و این ظهور در تمام مراتب اسماء و صفات به نحو کلی و به نحو جزئی سریان دارد، این مطلبی را که عرض کردم بسیار مسئله مهم و دقیقی است که در بحثی که از امروز راجع به مسئله قضا و قدر شروع می‌کنیم در کلام مرحوم صاحب افق مبین مشاهده می‌شود. البته ایشان مرد بسیار اهل مکاشفه‌ای هم بوده، مرحوم میرداماد اهل حال بوده، اهل مکاشفه بوده و حالاتی داشته و لذا از نقطه نظر مراتب روحی از عباراتش مطالبی به دست می‌آید، لذا خیلی هم با مطالب ایشان نبایستی به سادگی برخورد کرد، بایستی که تأمل کرد، البته در توضیح کلام عرض می‌شود که صاحب افق مبین ایشان بسیار بسیار به این نکته نزدیک شده‌اند گرچه نسبت به آخرین نقطه‌ای که مورد نظر ما است ایشان مطلب را ناتمام گذاشته‌اند علی‌کل حال خیلی ایشان با این مطلب جلو آمده‌اند، این نکته همان نکته‌ای است که انسان می‌تواند سریان اسماء و صفات کلیه را در جزئیات خارجی و در حقایق خارجی کاملاً احساس کند و این دوئیت را از میان بردارد و این فاصله را کم و حذف نماید و حقیقت ظهور را کاملاً ادراک کند.

این که مکرر در عبارات و در السنه بزرگان شما ظهور و ظاهر و مظهر و مظهر مشاهده می‌کنید این چه واقعیتی است که می‌خواهد نشان داده بشود؟ چه حقیقتی را می‌خواهند تبیین و توضیح بدهند؟ این آیا به معنای حکایت است؟ یا به معنای حضور است؟ ظهور به معنای حضور است، حضور الشیء، حضور خود حقیقه الشیء در این واقعه خارجی.

وقتی که شمس طلوع می‌کند خب طبعاً ظهور شمس عبارت است از وجود شمس در آن مواضع مختلفه و در امکانه مختلفه، اما این حضور شمس در آنجا به عنوان حضور با تمام آن محدودیت و امکانات و یا استعداد نیست و الا یک اتاق سه در چهار که نمی‌تواند یک همچنین عظمتی را در خود جای بدهد، طبعاً به میزان حصه خودش آن حضور را قبول می‌کند و این در قبول آن حضور، تبدیل به ظهور آن شمس می‌شود و آن ظهور خارجی در این جا مجسم و ملموس می‌شود. این نکته نکته بسیار مهمی است، نکته مهم در این جا این است که انسان به واسطه این قضیه حقیقت ظهور را ادراک می‌کند. خب در اینجا مثل افلاطونی در کلام مرحوم میرداماد به این نحوه حقیقت خودش را نشان می‌دهد و این را برملا می‌کند که کیفیت تحقق مثل افلاطونی و اعیان خارجی، همان کیفیت تحقق وجود قضای کلی الهی و قدری است که برای آن قضای کلی ترسیم می‌شود.

وقتی که یک قضای کلی الهی برای ایجاد و خلق زید می‌آید، این قضا یک امر کلی است که دارای جنبه سعی است و هر ماهیتی را می‌تواند در خودش جای بدهد، ولی وقتی که این قضا که عبارت

است از یک ماهیتی که آن ماهیت می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد و حتی می‌تواند خصوصیات مختلف داشته باشد و صفات مختلف داشته باشد وقتی که می‌خواهد در خارج تحقق پیدا کند طبعاً نمی‌تواند با خصوصیات مبهمه و با صفات مبهمه و با ملکات و غرائض مبهمه در خارج تحقق پیدا کند بلکه در قالب‌های مختلفی که تقدیر می‌شود، شکل پیدا می‌کند. آن حقیقت کلی و سعی مرتباً مقید می‌شود. اولاً وارد این مسئله می‌شود که این زید باید در فلان قبیله تولد پیدا کند پس سایر قبایل کنار می‌روند، این خودش می‌شود قدری بر قضای الهی که در این جا تقدیر شده است، بعد هم از آن قبیله وارد در فلان خانواده می‌شود دوباره می‌بینید که در اینجا یک بُرشی خورد و سایر خانواده‌ها کنار رفتند، دوباره در اینجا قدری روی قدر قبلی آمد و شکل پیدا کرد، باز از آن خانواده بزرگ یک خانواده کوچک انتخاب می‌شود، بعد از آن خانواده کوچکتر دو فرد تعیین می‌شوند، این دو با هم ازدواج می‌کنند همین طور در طول ازدواج هم تقدیر می‌خورد مثلاً داروهای که در این مدت زن می‌خورد، نحوه زیست و نحوه حیات او، حرکات او اینها همه هر کدام به بجه شکل می‌دهد تا این که وقتی که آن زید متولد می‌شود، دیگر ما مشاهده می‌کنیم دارای شکل خاصی است و صفات خاصی است و داری غرائض خاصی است.

این قضای الهی بر وجود زید از اول برای ما مشخص نیست ولی همان قضا وقتی که می‌آید پایین، پایین، پایین، معلوم می‌شود. لذا وقتی که به روایات هم نگاه می‌کنیم این مطلب را مشاهده می‌کنیم، در روایاتی که مربوط به قضا است که مربوط به مباحث کلامی است، یا این که حتی می‌توانیم این را یک بحث فلسفی هم بکنیم یعنی جنبه عینی و فلسفی به مسئله قضا و بدا می‌توانیم بدهیم. که چطور این مسئله قضای مبرم الهی، به قدرهای مختلف تبدیل می‌شود و در آخر آن چه که در خارج تحقق پیدا می‌کند، می‌شود نمونه قضای الهی. منتهی در اینجا این مسئله برای ما مشخص نیست و لیکن در عالم اعیان و در عالم علم عنایی حق مسئله مشخص است.

مقصود بنده این نیست که آن مسئله کلی در اول به نحو ابهام ایجاد می‌شود و بعد آن ابهام تبدیل به تفصیل می‌شود، که ایجاد ابهام امر ممتنع عقلاً. چه آن امر مبهم بخواهد در خارج و توسط ما تحقق پیدا کند و چه بخواهد توسط باری تحقق پیدا کند هر دو ممتنع است. زیرا نفس ابهام عبارت است از عدم تشخص و الوجود هو شخصیه و التشخص و التعین و العینیه و این دو در مقابل هم هستند پس چگونه می‌شود آن ماهیت متصوره مبهمه که تشخص ندارد در عین ابهام تشخص خارجی و تشخص وجودی پیدا کند؟! باری تعالی نمی‌تواند یک همچنین کاری را بکند چه برسد به غیر باری.

این مسئله مسئله‌ای است که قابل دقت است، مرحوم میرداماد مسئله مثل افلاطونی را به این مسئله تشبیه می‌کند و می‌فرماید که یک حقیقت کلی داریم که این حقیقت کلی عبارت است از قضای الهی، فرض کنید که وجود انسان، وجود زید، به این قضای کلی می‌گویند قضای علمی که کیفیت خود آن حقیقت خارجی به صورت علمی تحقق پیدا می‌کند. بعد در خارج که می‌آید آن حقیقت علمی جنبه عینی پیدا می‌کند، یعنی آن واقعیت علمی تبدیل به عینی می‌شود و در بستر قدر، اندازه پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد و آن خصوصیات خودش در آنجا متشخص می‌شود. مطلبی که در اینجا هست این است که ما باید سوال کنیم - البته این که من دارم عرض می‌کنم قضاوت عجولانه‌ی قبل از ورود در بحث است و لکن در اینجا می‌بینم که اگر این مسئله را بگویم بد نیست - آیا در قضای علمی نفس خود آن تغییرات و تبدلات هست یا نه؟ در قضای علمی آیا خود آن تشخص خارجی وجود دارد یا ندارد؟

این نکته‌ای است که بزنگاه مطلب ما است و باید به این نکته توجه داشته باشیم که در این قضا که جنبه علمی دارد این علم به چه چیزی تعلق گرفته است؟ معلوم ما در این جا چیست؟ آن معلوم بالعرض در این جا چه خواهد بود؟ خوب معلوم بالذات، همان حقیقت علمیه که آن لازمه ذات باری است می‌باشد اما معلوم بالعرض در اینجا چیست؟ آیا بالعرض در این جا سعی و کلی است؟ در اینجا جنبه سعی که نمی‌تواند تشخص داشته باشد!! پس آن علم باری به چه چیزی تعلق گرفته است؟ علم باری که نمی‌تواند به یک امر مبهم تعلق بگیرد!! علم، معلوم بالذات خارجی می‌خواهد، عالم به واسطه حقیقت علمیه ذاتی خودش با آن علمیه بالعرض خارجی اتصال پیدا می‌کند، این که الان آن معلوم را می‌خواهد تصور کند آن معلوم چیست که می‌خواهد آن را تصور کند؟ اگر معلوم در خارج، علم است، که علم در اینجا به خود علم تعلق نمی‌گیرد!! اگر معلوم در این جا عین خارجی است، عین خارجی که تشخص می‌خواهد، تشخص جزئیت می‌خواهد، البته جزئیت نه در قبال کلیت که محدودیت باشد، بلکه جزئیت به عنوان وحدت، زیرا در آن حقیقت وجودیه باری هم تشخص هست، اما جزئیت که در آنجا نیست، جزئیت در اینجا به عنوان وحدت است، نه جزئیت در قبال کلیت و در قبال سعه و عدم اطلاق. یعنی منافاتی بین وجود مطلقه و لایتناهی و بین جزئیت نیست که در این جا مقصود از جزئیت همان تشخص و وحدت است. خوب این معلوم بالعرض خارجی در این جا چیست؟ این مسئله مسئله‌ای است که باید روی آن فکر کرد.

مرحوم میرداماد در اینجا به واسطه کیفیت قضا و قدر خواسته‌اند آن مسئله مثل را به یک نحوی حل کنند البته خود مرحوم صدرالمتهلین می‌خواهند از این موضوع استفاده کنند ولی با آن بیانی

که ما داشتیم عرض شد که حقیقت علمیه یک حقیقت واحده بیشتر نیست و همان معلوم خارجی است که در علم عنایی حق به عنوان حقیقت علمیه که لازمه ذات است در آن جا از آزال و آغاز در آن جا بوده است. این مقدمه‌ای بود که عرض کردیم تا ان شاء الله بحث آن برای بعد.